



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۰ بهمن ۱۳۹۰

موضوع کلی: اشتراک کفار با مسلمین در احکام

مصادف با: ۲۶ ربیع الاول ۱۴۳۳

موضوع جزئی: ادله منکرین اشتراک

جلسه: ۶۸

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض شد مرحوم شیخ انصاری به روایت دوم و سوم از ادله منکرین اشتراک احکام بین کفار و مسلمین اشکالی وارد کرده‌اند که ما اشکال ایشان را نقل و مورد بررسی قرار دادیم و در آن خدشه کردیم، حال باید ببینیم آیا استدلال به این دو روایت بر عدم اشتراک احکام بین کفار و مسلمین تمام است یا خیر؟ و آیا این دو روایت دلالت بر اختصاص احکام شرعیه به مسلمین دارد یا خیر؟

بررسی روایت دوم و سوم:

به نظر ما هیچ یک از این دو روایت قابل استدلال بر مدعا نیست:

روایت دوم در تفسیر آیه شریفه «وَبَلَّغْ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»^۱ وارد شده بود، این روایت در واقع در مقام تأویل آیه است؛ چون شرک و کفر به حسب معنای متفاهم عرفی معلوم است، شرک؛ یعنی شریک قرار دادن برای خدا و کفر هم؛ یعنی انکار نسبت به خداوند متعال اما روایت، شرک را بر شرک به امام اول و کفر را بر کفر به ائمه دیگر حمل کرده که این تأویل معنای ظاهری آیه است، معنای ظاهری آیه این است که وای بر کسانی که مشرکند و زکات نمی‌دهند و به روز قیامت کافر هستند و این نوعی تهدید و إنذار است، شرک و کفر در آیه بر معنای ظاهری خودش حمل می‌شود اما این روایت در حقیقت آیه را تأویل می‌کند؛ یعنی آیه را بر معنای خلاف ظاهرش حمل می‌کند، اینکه شرک بر شرک به امام اول و کفر هم بر کفر به ائمه دیگر حمل شود جز با تأویل از ناحیه خود ائمه (ع) قابل فهم نیست، حال اگر آیه‌ای یک معنای ظاهری داشت و در کنار آن روایتی وارد شده بود که آیه را تأویل کند، به طور کلی در مقام استدلال فقط می‌توان به ظاهر آیه استناد کرد و معلوم نیست در مقام استدلال و استنباط احکام شرعیه بتوان به تأویل آیه ولو در روایت معتبری هم وارد شده باشد استناد کرد. درست است که این تأویل در روایت معتبری وارد شده ولی در احکام و فروع نمی‌توان به آن استناد کرد، بلکه در امور اعتقادی می‌توان به این تأویل استناد کرد ولی در احکام و فروع فقط به ظاهر آیه می‌توان استناد کرد.

۱. فصلت / ۷ و ۶.

حال با عنایت به این قاعده که همیشه ظاهر آیات مورد استناد واقع می‌شوند و اینکه منافاتی ندارد که روایت در مقام تأویل آیه مطلبی را بگوید که خلاف ظاهر باشد ولی ما در مقام استدلال، به ظاهر آیه استناد بکنیم، ظاهر آیه همان گونه که سابقاً در بحث از آیات گفتیم بر تکلیف کفار به فروع دلالت می‌کند چون می‌گوید وای بر مشرکین که زکات پرداخت نمی‌کنند یعنی مشرکین بر عدم ایتاء زکات مورد عتاب قرار گرفته‌اند. پس معلوم می‌شود مسئله زکات به عنوان یک تکلیف بر کفار لازم بوده است، ولو در ذیل آیه روایتی وارد شده و ظاهر را تأویل کرده اما این تأویل هیچ منافاتی با استدلال به ظاهر آیه ندارد و آنچه در مقام استدلال برای ما ملاک است ظاهر آیه است و ظاهر آیه هم نفی تکلیف از کفار نمی‌کند بلکه تکلیف را برای کفار اثبات می‌کند. پس روایتی که در ذیل آیه فوق وارد شده در مقام تأویل است و خدشه‌ای به بحث ما وارد نمی‌کند.

بر اساس نظر مستدل روایت سوم دلالت می‌کند بر اینکه کفار مکلف به معرفت امام(ع) نیستند؛ چون در روایت آمده که معرفت امام(ع) بر کسی که ایمان به خدا و رسول خدا نیاورد و از دستورات رسول خدا تبعیت نکند و او را تصدیق ننماید واجب نیست؛ یعنی در واقع به حسب ظاهر روایت، تکلیف به معرفت امام(ع) از کافر نفی شده و روایت می‌گوید معرفت امام(ع) برای کافر واجب نیست. در پاسخ می‌گوییم معرفت امام از اصول اعتقادی است و از احکام و فروع نیست در حالی که موضوع بحث ما تکلیف کفار به فروع است؛ یعنی بحث ما در این است که آیا کفار هم مثل مسلمین مکلف به احکام و فروع هستند یا خیر؟ پس این روایت نفی تکلیف نسبت به احکام و فروع از کفار نمی‌کند بلکه آنچه که از این روایت فهمیده می‌شود نفی تکلیف نسبت به معرفت امام(ع) است و همه بالاتفاق قائلند به اینکه معرفت امام(ع) به عنوان یک اصل اعتقادی بر کفار هم لازم است؛ یعنی مطلبی از این روایت استفاده می‌شود که خود مستدل هم به آن ملتزم نیست، بهرحال ما کار نداریم که به حسب روایت، معرفت امام بر کفار واجب است یا خیر؛ چون معرفت امام از اصول اعتقادی است و از محل بحث ما خارج است زیرا بحث ما در احکام و فروع است، قدر متیقن این است که این روایت بر نفی تکلیف از کفار دلالت نمی‌کند.

سؤال: در صورتی می‌توان به ظاهر آیه تمسک کرد که آیه از محکومات باشد ولی اگر آیه تأویلی غیر از ظاهر خودش داشته باشد جزء آیات متشابه محسوب می‌شود و نمی‌توان به آن تمسک کرد و در این صورت باید به تأویل آیه تمسک شود.

استاد: بر فرض که آیه از متشابهات باشد بالاخره مسلم است که این روایت در مقام تبیین و توضیح واژه‌ها و معنای ظاهری آیه یا به عبارت دیگر تفسیر آیه نیست؛ چون معنای شرک و کفر مشخص است و ظهور عرفی شرک و کفر معلوم است و این آیه شرک و کفر را تأویل می‌کند و می‌گوید منظور از شرک، شرک به امام اول و منظور از کفر، کفر به ائمه آخرین می‌باشد پس بهترین شاهد بر اینکه آیه در مقام تأویل است معنایی است که در روایت برای آیه بیان شده است و اینکه گفتید اگر آیه تأویلی غیر از ظاهر خودش داشته باشد از متشابهات محسوب می‌شود صحیح نمی‌باشد. پس این آیه

ظاهری دارد و با توجه به اینکه در روایت معنایی خلاف ظاهر آیه ذکر شده این آیه تأویلی هم دارد و این تأویل با ظاهر آیه متفاوت است و در مقام استنباط نسبت به احکام و فروع شرعیه باید به ظاهر آیه تمسک شود بر خلاف اصول اعتقادی که به تأویلات هم می‌توان أخذ کرد.

روایت چهارم:

روایت چهارم مربوط است به احتجاج امیرالمؤمنین با یک شخص زندق، حضرت می‌فرماید: «وَأَمَّا قَوْلُهُ إِنَّمَا أَعْظَمُ بَوَاحِدَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَزَلَ عِزَائِمَ الشَّرَائِعِ وَآيَاتِ الْفَرَائِضِ فِي أَوْقَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ كَمَا خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ لَوْ شَاءَ لَخَلَقَهَا فِي أَقَلِّ مِنْ لَمَحِّ الْبَصْرِ وَ لَكِنَّهُ جَعَلَ الْإِنَانَةَ وَ الْمَدَارَةَ أَنْفَالاً لِأَمْنَائِهِ وَ إِجَاباً لِلْحُجَّةِ عَلَى خَلْقِهِ فَكَانَ أَوَّلُ مَا قَيَّدَهُمْ بِهِ الْإِقْرَارَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ الرَّبُوبِيَّةِ وَ الشَّهَادَةَ بِأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا أَقْرَأُوا بِذَلِكَ تَلَاهُ بِالْإِقْرَارِ لِنَبِيِّهِ بِالنَّبُوءَةِ وَ الشَّهَادَةَ لَهُ بِالرِّسَالَةِ فَلَمَّا إِتْقَادُوا لِذَلِكَ فَضَرَّ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ ثُمَّ الصَّوْمُ ثُمَّ الْحَجُّ ثُمَّ الْجِهَادُ ثُمَّ الزَّكَاةُ ثُمَّ الصَّدَقَاتُ وَ مَا يَجْرِي مَجْرِيهَا مِنْ مَالِ الْفِيءِ»^۱ می‌فرماید: خداوند تبارک و تعالی احکام الزمیه شرایع و ادیان و همچنین آیات مربوط به فرائض را در اوقات مختلف نازل کرد؛ یعنی همه را یکجا نازل نکرد و همان گونه که خداوند متعال آسمان و زمین را در شش روز خلق کرد احکام هم در اوقات مختلف نازل شد، اگر خدا می‌خواست آسمان و زمین را در کمتر از یک چشم به هم زدن خلق می‌کرد و احکام را هم می‌توانست در یک چشم به هم زدن نازل کند اما از باب مدارات با مردم این کار را نکرد بعد حضرت می‌فرماید: اولین چیزی را که خداوند متعال مردم را به آن مقید کرد اقرار به وحدانیت خدا و شهادت به این بود که خدایی جز خدای یکتا نیست پس وقتی مردم به ربوبیت و یکتایی خداوند متعال اقرار کردند بدنبال آن اقرار به نبوت نبی و شهادت به رسالت او آمد، پس از آنکه مردم به نبوت رسول خدا اقرار کردند و به رسالت پیامبر(ص) شهادت دادند خداوند متعال نماز را بر آنها واجب کرد سپس روزه، حج، جهاد، زکات و صدقات و هر چه که جاری مجرای صدقات است را بر آنها واجب کرد.

استدلال به این روایت به این بیان است که تکلیف به فروع و احکام پس از اقرار به وحدانیت خداوند متعال و شهادت به رسالت پیامبر(ص) است؛ یعنی تا زمانی که شهادتین گفته نشود و اسلام محقق نشود تکلیف نسبت به فروع وجود ندارد. مستدل می‌گوید در این روایت ترتیب بین اسلام و تکلیف به احکام به وضوح بیان شده و دلالت دارد بر اینکه تکلیف بعد از اسلام است و معنی این سخن این است که تا شخص مسلمان نشود مکلف به تکلیفی نیست و این همان اختصاص احکام و فروع به مسلمین می‌باشد و به عبارت دیگر این سخن دال بر عدم اشتراک کفار با مسلمین در احکام و فروع است؛ چون این روایت صریحاً می‌گوید اولین چیزی که بندگان باید به آن اقرار کنند اقرار به ربوبیت و یکتایی خداوند متعال و سپس اقرار به رسالت پیامبر(ص) و در ادامه احکام یکی پس از دیگری بر آنها واجب می‌شود و این دال بر این است که آنچه گفته شد با رعایت ترتیب بین آنها بر بندگان نازل شده است.

۱. احتجاج، ص ۳۷۹.

بررسی روایت چهارم:

به نظر ما این روایت از دو جهت مخدوش است:

اولاً: این روایت در مقام بیان تدریج در احکام است و فلسفه تدریج در احکام را هم به عنوان مدارات بیان کرده است؛ چون می‌گوید ما در عین حال که می‌توانستیم احکام را دفعه‌اً واحدهً بیان کنیم ولی از باب مدارات با مردم این کار را نکردیم و این مسئله را به خلقت آسمان و زمین تنظیر می‌کند، معنای این مطلب این است که روایت از محل بحث و نزاع خارج است چون روایت در مقام بیان نزول احکام به نحو تدریج است در حالی که موضوع بحث در مسئله اشتراک پس از نزول است؛ یعنی ما در مسئله اشتراک احکام بین کفار و مسلمین می‌خواهیم ببینیم این احکامی که نازل شده آیا شامل کفار هم می‌شود یا خیر؟ پس روایت به نحوه نزول احکام اشاره می‌کند که احکام به تدریج نازل شده ولی موضوع بحث ما در این است که احکامی که نازل شده‌اند - صرف نظر از اینکه کیفیت نزول آنها به چه نحو بوده است - متوجه کفار هم می‌شود یا خیر؟ پس اساساً موضوع روایت با موضوع بحث ما متفاوت است.

ثانیاً: بر فرض ما از اشکال اول صرف نظر کنیم و بگوییم روایت دلالت بر مدعا؛ یعنی اختصاص احکام به مسلمین دارد چون اول انسان باید به ربوبیت خداوند متعال و سپس به رسالت پیامبر(ص) اقرار کند و بعد از آن است که احکام بر او واجب می‌شود؛ یعنی تا کسی اسلام نیاورد اصلاً تکلیفی بر عهده او ثابت نمی‌شود، در این صورت دو تالی فاسد بر این روایت مترتب می‌شود که کسی نمی‌تواند ملتزم به آن بشود:

تالی فاسد اول، مسئله ترتیب بین اقرار به وحدانیت و شهادت به رسالت است چون روایت می‌گوید اول انسان باید به ربوبیت خداوند متعال اقرار کند و بعد از آن به رسالت پیامبر(ص) شهادت بدهد در حالی که از حیث وجوب، ترتیبی بین این دو نیست و این دو (اقرار به ربوبیت خداوند متعال و شهادت به رسالت پیامبر(ص)) با هم واجب شده است، بلکه ممکن است از نظر ترتیب در ذکر، اقرار به وحدانیت بر شهادت به رسالت مقدم باشد ولی این بدان معنی نیست که اول اقرار به ربوبیت واجب شده و بعد از آن اقرار به رسالت پیامبر(ص) واجب شده باشد بلکه از حیث وجوب، این دو هم زمان واجب شده‌اند.

تالی فاسد دوم این است که بر اساس این روایت ما باید ملتزم به ترتیب در وجوب در احکام فرعی بشویم؛ یعنی بگوییم اول نماز واجب شده، بعد با فاصله روزه و سپس حج و بعد از آن جهاد و سپس بقیه تکالیف واجب شده در حالی که کسی به این ترتیب ملتزم نشده لذا بر فرض که دلالت روایت فوق را بر مدعا بپذیریم به واسطه این دو تالی فاسد ناچاریم که این روایت را کنار بگذاریم.

پس مجموعاً دلیل چهارم منکرین اشتراک احکام بین مسلمین و کفار که روایت بود ناتمام است و نمی‌تواند مدعا را ثابت کند.

دلیل پنجم:

از جمله ادله‌ای که بر اختصاص احکام به مسلمین دلالت می‌کند این است که پیامبر اکرم(ص) کسانی را که اسلام می‌آوردند امر به غسل نمی‌کردند در حالی که جنب بودن آنها مسلم بود و پیامبر(ص) به حسب علم عادی می‌دانستند که شخص کافر جنب است ولی در عین حال امر به غسل نکرده و این نشان می‌دهد که کفار مکلف به احکام و فروع نبوده‌اند چون اگر آنها مکلف به احکام بودند باید پیامبر(ص) برای رفع حدث اکبر آنها را امر به غسل می‌نمود و چون پیامبر(ص) امر به غسل نکرده پس معلوم می‌شود که کفار مکلف به تکلیف به رفع حدث اکبر نیستند؛ به عبارت دیگر این دلیل، یک قیاس استثنایی است که عبارت است از اینکه: اگر کفار مکلف به فروع بودند باید پیامبر(ص) آنها را امر به غسل می‌کرد ولی چون پیامبر(ص) امر به غسل نکرده پس معلوم می‌شود که کفار مکلف به غسل نبوده‌اند. حال اگر ثابت شد کفار مکلف به غسل نیستند پس معلوم می‌شود که کفار به هیچ تکلفی مکلف نیستند چون غسل خصوصیتی ندارد که صرفاً غسل در بین تکالیف نفی شده باشد و چون غسل خصوصیت ندارد پس همه تکالیف از کفار برداشته شده است.

بررسی دلیل پنجم:

این دلیل هم مخدوش است زیرا:

اولاً: قاعده الإسلام یجب ما قبله بر پاک کردن گذشته کافر دلالت می‌کند لذا لزوماً اگر امر به غسل نشده بر نفی تکلیف از او دلالت نمی‌کند.

ثانیاً: غسل جنابت که مورد روایت است به خودی خود واجب نیست بلکه به عنوان مقدمه نماز واجب است.

ثالثاً: در موارد متعددی نقل شده که پیامبر(ص) امر به غسل می‌کردند و اگر این هم پذیرفته نشود می‌گوییم حداقل این است که عدم امر به غسل محرز نیست و شاهد بر این مطلب این است که اکنون هم اگر کافری مسلمان شود اولین کاری که باید انجام دهد این است که باید غسل کند. لذا دلیل پنجم هم تمام نیست.

«والحمد لله رب العالمین»